

# شعر لایق شیرعلی و خودشناسی ملی

دکتر میرزا ملا احمد

بی‌زوال فردوسی نقشی بارز گذاشته‌اند. مثلاً اگر رودکی بخارا پایتخت دولت سامانیان را همسنگ مرکز خلاقیت بغداد دانسته باشد، فردوسی هستی خود و قهرمانانش را بدون ایران تصور نمی‌کند:

چو ایران نباشد تن من مباد چنین دارم  
از موبد پاک یاد

ظهور موضوع مذکور در شعر دوران سرنوشت‌ساز مشروطیت ایران و استقلال تاجیکستان نیز بیشتر و روشن‌تر به نظر می‌آید. از جمله اشعار استاد لایق شیرعلی شاعر برجسته‌ی معاصر تاجیک دلیل روشن بر این گفته‌ها است.

خودآگاهی و خودشناسی رشته‌ای است که اندیشه و احساسات گوناگون شاعر را به

در لحظات سرنوشت‌ساز تاریخ هر ملت خودآگاهی و خودشناسی، بیداری و وحدت آن از عوامل مهم و سازنده می‌باشند. برای عمل کردن و فعال گردیدن این عوامل، ادبیات و هنر و ادیبان و هنرمندان نقشی بزرگ دارند.

شعر فارسی هم از زمان پیدایش تا امروز در ادوار مهم تاریخی جهت بیداری و خودآگاهی مردم خدمت نموده، در واقع مظهر خودشناسی ملی مردمان ایرانی‌تبار بوده است. در قرن‌های ۹، ۱۰ م. که دولت سامانیان استقلال سیاسی و فرهنگی به دست آورد، در تقویت این دولت و خودشناسی مردم اشعار میهن‌دوستی شعرای زمان، به خصوص اشعار رودکی و شاهنامه‌ی



هم پیوند می‌دهد و در واقع مایه و جوهر نه تنها اشعار فراوان و رنگین اوست، بلکه در کل آفریده‌های او از مقالات و دیباچه‌ها گرفته تا ترجمه شعر و رساله‌هایش قرار دارد. یعنی خودآگاهی و خودشناسی ملی از رکن‌های اساسی مرام زندگی استاد لایق شیرعلی بوده، از هر چکیده‌ی خامه‌ی او روشن احساس می‌شود. از این رو بررسی این موضوع برای ورود به جهان شاعری سخنور ممتاز تاجیک و تعیین خصایص آثار پربهای او مساعدت می‌نماید.

نخستین شعر لایق شیرعلی که تحت عنوان «تام» در دهه‌ی شصت قرن بیستم منتشر شد (۱) به مثابه‌ی برقی بود که در آسمان شعر معاصر تاجیک درخشید و توجه علاقه‌مندان را جلب نمود. در آن سال‌ها کلی‌نویسی و پرگویی در شعر تاجیکی رواج داشت و بازار وصف و ستایش گرم بود. ولی در شعر مذکور سخن از هویت انسان، مقام و منزلت او در جامعه و بقای نام نیک او در زندگی بود. لایق از نخستین شعر تا پایان جاده‌ی زندگی، به خودشناسی توجه داشت.

شعر مذکور تصاویر دلنشین و توصیف‌های رنگین نداشت، ولی نظیر چشمه‌ی کوهسار صاف و روان از عمق جوهر خودشناسی سخن می‌گفت. این جوهر که در نخستین شعر او جنبه‌ی فردی داشت، من بعد رشد و توسعه نمود. خودشناسی نوجوانی که می‌خواهد با حکاک‌ی نام بر روی سنگ، از خود نشانی بگذارد، به تدریج تا پایه‌ی شعر خودشناسی، یک ملت عروج می‌کند.

جوهر خودشناسی حق بر اشعار عشقی شاعر اثر گذاشته و عاشق در تصاویر او میل به خودآگاهی دارد و آن را پایه‌ی بقا می‌داند:

عاشقی هم صنعت فرزانه‌هاست  
هر که خود را یافت، الحق بی‌فناست (۲)

\*\*\*

دل را به قماش عشق سودا کردم  
در سینه‌ی گرم شوق ماوا کردم  
تا آنکه در این جهان بیایم جایی  
خود را ز جهان خویش پیدا کردم (۳)

برخی از محققین در اشعار لایق شیرعلی، موضوع را خیلی مهم دانسته‌اند. (۴) ولی لایق شیرعلی به خاطر مطرح نمودن موضوعی شعر نگفته است. موضوع اشعار او خود زندگی و رویدادهای مختلف آن است. سعی شاعر همیشه بر آن بود که احساس و اندیشه‌ی تازه، برداشتی ویژه از رویدادهای زندگی را ابراز دارد. او به زندگی نظری شاعرانه و حکیمانه داشت. از اینجاست که در هر شعر او نگاهی تازه، حکمتی تا هنوز نهان و پوشیده را می‌توان دریافت. مهمترین حکمت‌ها همانا تفکر در خودشناسی است که رهنما و هدایت‌گر او بر گذشته و امروز انسان، تعیین مقام و منزلت انسان در جامعه است. خودشناسی در اشعار شاعر موضوعی نیست که شعر جداگانه‌ای بر آن اختصاص یافته باشد. آن را در هر زمینه - هم اندیشه‌های اجتماعی و نیز در ضمن ابراز احساسات عاشقانه و هم در نکات اخلاقی و فلسفی اشعار شاعر، می‌توان پیدا نمود.

منشا خودشناسی لایق از تمدن پرشکوه گذشته ی ماست؛ از مبارزه اهورا مزدا با اهریمن، مقاومت کاوه بر ضحاک. از اینجاست که در پندار شاعرانه ی او کاوه هنوز زنده و در سراسر دنیا بیداد و ستم که بازمانده از اهریمن و ضحاک است، مبارزه می کند تا دمی که زشتی و ناپاکی، ظلم و ستم، بی عدالتی و نابرابری اجتماعی وجود دارد، کاوه به مبارزه خود ادامه می دهد و خون بهای فرزند جوان مرگش را از ظالمان و ناجوانمردان می ستاند:

کاوه زنده ست و نخواهد مردن  
جان خود را ز قضا برهاند  
تا ز ضحاک همه دور و زمان  
کین هفده پسرش نستاند

کین او نیست فقط در دل او  
کین او در دل هر انسان است  
کاوه یک کاوه فردوسی نیست  
کاوه عصیانگر هر دوران است

خاصه امروز که یک آن کافی است  
تا شود زیر و زبر کل جهان  
خاصه امروز که ایمایی بس  
تا شود قصر تمدن ویران

کاوه هوشیارتر و زنده تر است  
مشت ها گرزه پرتاب ترند  
الحذر، خوالیگران ضحاک  
پسر هجدهمش را نبرند (۵)

قهرمانان اشعار لایق دارای روح و ارده ی قوی می باشند. فردوسی و رستم از قهرمانان

محبوب شاعر بوده و نزد او زنده تر از زندگانند:

پیرمردی گفت: گاهای حضرتم  
مرده ها از زنده ها افضل ترند

فتح کوه از فتح روح آسان تر است  
مرده ها از زنده ها پر دل ترند (۶)

لایق نیز رستم را الگوی خودشناسی و خودآگاهی مردم می داند. رستم در اشعار لایق هم مبارز راه آزادی مردم، بخت و سعادت و داد و عدالت است. او پیوسته علیه ی زشتی و عداوت می جنگد و برای خودشناسی مبارزه می کند:

در کجایی که روح آزادان  
می شود پایکوب شیطانها  
در کجایی که می شود سرکوب  
خودشناسی و شور و عصیانها ...

می پرد رخس جانب میدان  
همچو روح شکست نادیده  
رستم یل به خانه ی زینش  
روح مردانگی سنجیده (۷)

رکن مهم خودشناسی در اشعار لایق، زبان مادری است که نه تنها نشانه ای از افتخار مردم است، بلکه سرمایه ی معنوی و هویت ملی هر فرد می باشد. محبت به وطن از نگاه شاعر، از احترام زبان مادری آغاز می گیرد، زیرا:

آن یکی قدر سخن گم کرده ای  
دیگری باغ و چمن گم کرده ای  
از زبان مادری گم کرده لیک  
می رسد روزی وطن گم کرده ای (۸)

بیت معروف شعر مذکور امروز چون

حکمت زندگی به شعار مردم تاجیک تبدیل یافته و جهت بیداری هویت ملی زبان گم کردگان بسیار موثر است:

زهر بادا شیر مادر بر کسی  
کو زبان مادری گم کرده است (۹)

در واقع حکمت‌پسندی و حکمت‌بیانی از خصایص شعر لایق بوده و برخی ابیات حکمت‌آمیز او همسنگ حکمت و اندرزهای شاعران کلاسیک گردیدند:

بزرگان را بزرگان زنده می‌دارند  
بزرگان را بزرگان دگر پاینده می‌دارند

\*\*\*

آدمی از خود‌پسندی، خودسری  
قطره جسته بحر را گم می‌کند

\*\*\*

هر قدر راست بگویی، به خطا می‌پیچی  
روی هر قدر به بالا، به بلا می‌پیچی

\*\*\*

جهان بشناسدم با کی نباشد

اگر خود را شناسم، صد جهانم (۱۰)

یا خود غزل زیر شاعر سراسر از حکمت  
ترکیب یافته است:

از کوه سنگی چون فتد،

صد سنگ را بی‌جا کند

مردی چو نامردی کند،

صد مرد را رسوا کند

نادان چو نادانی کند،

احسن بگویمش همه

اما چه بتوان کرد اگر نادانی دانا کند؟

شوقی اگر سرکوب شد،

ناخوب شد، ناخوب شد

از کور ذوقی داد اگر استیزه با دنیا کند

هر کس تواند رود را  
با جوب‌ها سازد جدا  
آن کیست کز دریادلی  
یک قطره را دریا کند؟!

حوادثی ناخوش که پس از فروپاشی شوروی در کشور تاجیکستان به وقوع پیوست، روند خودشناسی را در آثار لایق رواج داده، جنبه‌های تازه آن را ظاهر نمود. خودشناسی با درد و الم، غم و غصه ی زندگی بیشتر آمیزش یافت. واقعه‌های خونین و ننگین بار دیگر ضرورت خودشناسی را برای هر فرد تاجیک نشان دادند. بار دیگر حق بودن شاعر به ثبوت رسید که قبل از وقوع حوادث خود تاکید می‌کرد که ما باید به خودشناسی بپردازیم، دشمنی را که در دل و نهاد هر یک از ما مغلوب سازیم:

دل ما عرصه ی جنگ جهانی است

دل ما صحن رزم جاوادانی است

در این دنیا نه تنها بر عدوان ظفر

بر خویشتن هم قهرمانی است (۱۱)

در زمانی که تاجیکستان را جنگ برادر کشی فرا گرفته بود، لایق سکوت نکرد و با لحن بلند وطن‌دوستانه فاجعه ی ملت را به قلم داد و مردم را به اتحاد و همبستگی، خودشناسی و خودآگاهی دعوت نمود. او به مردم هشدار داد که امروز مبارزه ی اهورا مزدا و اهریمن ادامه دارد و زشتی بر خود غالب آمده است و ملت باستانی تاجیک در ورطه ی هلاکت است و باید خود را نجات دهد:

گنه ماست حالیا این خاک

مدفن مردگان بی کفن است

طغرل را پرورده است، اما تنباکوزار شده است و طفلانش «ز برگ تنباکو به گردن بند سلاسل می کشند»، مادر تاجیک از حال و هوای سم آلوده غذا می گیرد. شاعر غم می خورد که امروز در مهد تمدن تاجیکان بخارای شریف زادگاه ابن سینا و محمد عوفی، احمد دانش و صدرالدین عینی، زبان و فرهنگ اصیل تاجیکی رو به نیستی می نهد:

این زمان اندر بخارای شریف  
خودشناسی خودندایی می کنند،  
ناخودآگاهان خدایی می کنند،  
آن بخارا، آن قدمگاه بزرگان  
شد عدمگاه بزرگان... (۱۴)

شاعر از بی فرهنگی و بی پروایی، کاهلی، دورویی و جاهلی یک طایفه ی منصب خواه و جاه طلب که مردم را گمراه کرده، موجب جنگ برادرکشی گردیده اند، سخت دلگیر است. پریشانی و بی حالی، سرسانی و آوارگی، فقر مادی و معنوی مردم شاعر را متأثر کرده اند. او به سروران بیچار که خود را «قرین مردم، حامی و حبیب مردم» نشان می دادند، نفرین می کند. شاعر در شگفت است که کشور تاجیکان باهمه ذی غناوت، مردمی فقیر دارد. مردمی که دارای فرهنگ باستانی باشکوه است، امروز بر حسب بی فرهنگی خود محل گرای می ورزد. فرزندان کاوه آهنگر سوزنگری نموده و به جای نیکی و نکوکاری به برادرکشی مشغولند.

در یک سلسله شعرهایی که شاعر از وضع ناگوار فاجعه بار مردم تاجیک سخن

گردن افراز مردمی بودیم  
گردنامان به حلقه ی رسن است  
تاجیکا، اصل خویش را دریاب

ورنه فردات بی نشان شدن است (۱۲)  
در آن شعرهای لایق که هنوز قبل از حوادث خونین نوشته شده اند، عوامل و زمینه های به حالت ناگوار رسیدن مردم تاجیک به قلم آمده اند. دوری از اصل خویش، ناآگاهی از فرهنگ نیاکان، عدم خودشناسی و خودآگاهی ملی، محل گرای و بیگانه پرستی و امثال اینها را شامل عامل های کساد معنوی و اخلاقی می دانست که بالاخره منجر به کساد کلی جامعه و سر زدن خود ناخوش گردیده اند:  
ملت ما منت یکلخت نیست

زین سبب خوش دولت  
و خوشبخت نیست

تا غمان خویش را غمخواره نیست  
ملت ما ملت یکپاره نیست...

شرمنش بودن برایش که کشی است  
خویشتن نشناسی او خودکشی است (۱۳)

زمینه و عوامل تنزل خودشناسی مردم تاجیک به خصوص در آخرین مجموعه اشعار لایق «فریاد بی فریادرس» بسا واضح و روشن، موثر و نشان رس بیان گردیده است. این اشعار که از کجدارمریزهای زمان شوروی، از سیاست های بی منطق و بی بنیاد حزب حاکم، از فشار و تضییق معنوی مردم و امثال اینها حکایت می کنند، سرشار از دردند. شاعر از آن غصه می خورد که زرافشان موضعی که کوه هایش پر از گنج است و بزرگانی امثال رودکی و

می‌گوید، خودشناسی و خودآگاهی، برانگیزنده‌ی احساس و اندیشه‌ی اوست. شاعر با تأسف زیاد تأکید می‌کند که سرزمین بزرگ و پهناور ایرانویچ و خراسان بزرگ باستانی، امروز پاره‌پاره و وطن او به یک ملک خرد کوهستانی تبدیل گردیده است. وطنی که زمانی «بیت الشرف» بوده، امروز «بیت الحزن» است:

جان به قربان تو، ای میهن خونین کفم  
بودی بیت‌الشرفم، گشته‌ای بیت‌الحزنم

دشمنت چار طرف اجنبی و خانگی‌اند

تن تنها به چه نیرو صف اعدا شکم؟

... گریم از آنکه تو تنهایی و من تنها تر

وطنم، آ وطنم، آ وطنم، آ وطنم (۱۵)

اکثر شعرهای سال‌های اخیر لایق آهنک

غم‌نگیز و حزن‌آمیز دارند. شاعر نه تنها از

حوادث ناخوش جنگ داخلی کشور، بلکه

از تاریخ ناهموار و فاجعه‌بار ملتش سخت

اندوهگین است. غصه‌اش از آن است که

ملت تاجیک در درازنای تاریخ همیشه جبر

و ظلم اجنبیان استعمارگر بر دوش خویش

داشته و به همین دلیل پاره و پریشان گشته

است، ملک خود به تاراج داده و امروز هم

جبر می‌کشد:

ملتی زیر فلک با همه فرهنگ سترگ

این قدر ذلت و خواری نکشیدست که

ما (۱۶)

ولی شاعر نومید نیست و به نیروی خرد

ملتی که این قدر جبر دیده است، زنده و

استوار مانده و مثل حافظ معتقد است پایان

شب سیه سفید خواهد آمد:

کشته‌ی بسیار دادی،

باز روحت زنده است

پایه در این خاک داری،

دولت پاینده است

گر چه از دامان کوهت

رود خون جاری شده

قله‌ی کوهت نشان قله‌ی آینده است

تا ترا بی‌تاب دیدم،

تاب خوردم روز و شب

شکر باری، از پی شب

صبح تو تابنده است (۱۷)

شاعر از بیماری ملت و دولت رنج می‌برد و

از شفای تدریجی آنها تسکین می‌یافت. او از

پایه جنگ و فرا رسیدن صلح در کشور جفا

دیده تاجیکان خیلی خوشحال و آرزویش

تقویت و تحکیم صلح آرمانی بود. ولی درد

شاعر تنها درد ملت و کشورش نیست. دل

درد آشنای او غم دنیا را دارد:

چرا ما این قدر درد آشنا مییم؟

کجا درد است، درد خود بدانیم

غم دنیا همه اندر دل ما

جهان در ماست یا ما در جهانیم (۱۸)

قهرمان اشعار لایق در راه خودشناسی

همیشه کوشا و پویاست و هیچ گاه از خود

و همزمانانش رضا نیست. او می‌خواهد

همزمانش سربلند و نیکنام، با فرهنگ و با

نظام، وطن دوست و صاحب کلام باشد،

قدر وقت را بداند، از آن برای پیشرفت

ملت، خوشبختی همزمانان و همزمانان بهره

گیرد.

لایق اندیشه‌های والای وطن‌دوستی را در

قالب‌های زیبا و پیرایه‌ی شیوا و گوارا

بازگو نموده است که بررسی آنها موضوع

بحث جداگانه‌ای است. اینجا تنها با ذکر این نکته اکتفا می‌شود که خدمت لایق در رواج و گسترش تازه‌ی انواع کهن شعر فارسی و تاجیکی به خصوص غزل و رباعی بزرگ است زیرا اکثر شاعران معاصر تاجیک انواع مذکور را کهنه شده می‌دانستند و از استفاده‌ی آنها خودداری می‌نمودند. ولی لایق بیشتر و بهتر از همه‌ی سخنوران معاصر، غزل و رباعی و دوبیتی سرود، همچنین فرد یا بیت را که حتی در دیوان شاعران گذشته به ندرت دیده می‌شود، خیلی رواج و گسترش داد. استاد لایق شیرعلی که میراث‌دار فرهنگ باستانی آریایی بود، جوهر اصلی آن فرهنگ را که نبرد نیکی و بدی، پیروزی پندار نیک، رفتار نیک و گفتار نیک است و در اوستا و خداینامه‌ها، پندنامه‌ها و ظفرنامه‌های عهد باستان آغاز گردیده و در شاهنامه‌ی بی‌زوال فردوسی، مثنوی جلال‌الدین بلخی، اندرزه‌های رودکی و ناصر خسرو، سعدی و جامی، صائب و بی‌دل، احمد دانش و صدرالدین عینی پیدا کرده است، عمیقاً درک نموده، در سروده‌های خود با احساس و اندیشه‌ی تازه تصویرهایی آفریده است. شاعر با اشعاری سلیس و رنگین و فلسفی حکمت آیین خود پیوسته این دستاوردهای پربهای نیاکان را به هموطنان عاقل، به همزبانان و همدلان تلقین می‌کرد تا خود را بشناسند و وطن خود و سیاره‌ی بزرگ را از ورطه‌ی کساد معنوی نجات دهند و دین فرزندی را نزد ملت و بشر با سربلندی ادا نمایند. شعر لایق امروز و فردا هم این رسالت تاریخی

را به جا می‌آورد و در رشد خودآگاهی و خودشناسی مردم تاجیک و فارسی‌زبانان موثر خواهد بود.

بی‌نوشت‌ها:

۱. لایق شیرعلی‌یف. نام، مجله‌ی صدای شرق، ۱۹۵۹، شماره ۶، ص ۴۶.  
 ۲. لایق. آفتاب باران، دوشنبه، انتشارات ادیب، ۱۹۸۸، ص ۴۵.  
 ۳. همان، ص ۸۵.  
 ۴. از جمله رجوع شود: خدای نظر عصازاده، ادبیات تاجیک در سده ۲۰، دوشنبه، انتشارات معارف، ۱۹۹۹.  
 ۵. لایق شیرعلی. روح رخس، گلچین شعرا استاد لایق شیرعلی شاعر تاجیک، به کوشش میرزا شکورزاده، تهران، انتشارات دبیرخانه‌ی گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۶.  
 ۶. همان، ص ۲۷۵.  
 ۷. همان، ص ۲۶۹، ۲۶۸.  
 ۸. همان، ص ۱۲۲.  
 ۹. همان، ص ۱۲۲.  
 ۱۰. همان، ص ۲۲۰، ۲۳۸، ۳۱۸، ۳۳۰.  
 ۱۱. همان، ص ۱۶۱.  
 ۱۲. لایق، آفتاب باران.  
 ۱۳. همان، ص ۳۶۵.  
 ۱۴. لایق، فریاد بی‌فریادرس، دوشنبه، انتشارات ادیب، ۱۹۹۷، ص ۹.  
 ۱۵. همان، ص ۲۱.  
 ۱۶. لایق شیرعلی، روح رخس، ص ۳۲۹.  
 ۱۷. همان، ص ۳۴۶.  
 ۱۸. همان، ص ۳۱۷.

تا به کی از بی کسی همراہ فریادست لب  
تا به کی از بی رفیقی یار افغان است دل  
تا به کی در خاک و خون ہجر، غلطان است  
تن  
تا به کی در سوز داغ عشق، بریان است دل  
تا به کی از خار راہ یار افگار است پای  
تا به کی از جور و ظلم دوست نالان است دل  
تا به کی خم بر سر زانوی مایوسی است سر  
تا به کی خون از ہجوم داغ حیرمان است دل  
وقت آن آمد کہ در سعی و عمل ہمت کنیم  
بر سر آزادی خویش، خوش خدمت کنیم

### صفیہ گلرخسار

برای زرد و خزان شعر یاد می گویم  
برای سبز و جوان بیت شاد می گویم  
دمی کہ گریہی زخمین کند گلوگیرم  
بہ عشق مردہی خود زنده باد می گویم  
برای ہم نفسی با نفس ہمی سازم  
برای خار و خسی کو مراد، می گویم  
در آسمان گمان، آسمان مبارک نیست  
بہ سانلان طبع درد زاد می گویم  
قصیدہهای ازل را بہ رودبار مست  
ترتیبهای عدم را بہ باد می گویم  
ز درد جمعیت خالی از معانی زیست  
بہ گوش عاقل و دیوانہ داد می گویم

### میرزا تورسونزادہ

شاعرا، از سوختن داری خیر  
پس مکن از آتش سوزان حذر  
سوختن پولاد و آهن آفرد  
از شراری تازہ گلخن آفرد  
پر حرارت گر نمی شد آفتاب  
زندگی می گشت از سرما خراب

ہمارہ گل نشانم روی تاجیک  
بوسم چہرہ و ابروی تاجیک  
نشان از رستم و گوردز و بیژن  
بگیرم تا بیایم سوی تاجیک  
زبان پاک فردوسی بماندہست  
بہ میدان فصاحت گوی تاجیک  
زبانی دلنشین شعری شکروار  
شراب و شربت جادوی تاجیک  
زہی مہد تمدن خانہی عشق  
شوی عاشق ز عطر و بوی تاجیک  
بہ تن پوشیدہ ببر رستم زال  
بنازم غیرت و بازوی تاجیک  
ز آب و آفتاب و خاک و آتش  
نباشد عاشقی ہم خوی تاجیک  
بہ خون آریا و جان ایران  
بود مانوس پا تا موی تاجیک  
بود جاری زبان شعر در خاک  
غزل روید ز خاک و کوی تاجیک  
دل و جانها ہمیشہ نوبہار است  
شقایق بشکمد از جوی تاجیک  
بنازم «تاج» شعر و تخت شاعر  
خوشا دانا و دانشجوی تاجیک

### صدرالدین عینی

تا بہ کی آشفتهی زلف پریشان است دل  
تا بہ کی خون گشتمی لعل سختران است دل  
تا بہ کی قربان بی رحمی جانان است دل  
تا بہ کی ویران استبداد ہجران است دل  
تا بہ کی از غصہ گریان همچو نیشان است چشم  
تا بہ کی از دغ سوزان همچو نیران است دل



بی طراوت سنگ بود و دل نبود  
دلگشا و پرفصفا منزل نبود

### مومن قناعت

از خلیج فارس می آید نسیم فارسی  
ابر از شیراز می آید چو نسیم فارسی  
دُر از این دریا نمی جویم چو دور افتاده است  
از تک دریا ته چشم یتیم فارسی  
می رسد از کشتی بشکسته شعر بی شکست  
شعر هم بشکست با بند قدیم فارسی  
شیخ را سرمست دیدم یک شبی از بوی نفت  
رفت با عطر کفن، عطر و شمیم فارسی

### رحمت نذری

با هستی گذاختم زنده ام هنوز  
با عشق و آه آختم زنده ام هنوز  
در آفتاب سوخت قضا و قدر مرا  
با قدر ناشناختم زنده ام هنوز  
از پا افتادم پی بانگی به بیکران  
در نیمه راه تاختم زنده ام هنوز  
سازی ز استخوان خود آخر کنم درست  
با سوز نا نواختم زنده ام هنوز  
تا روز بازخواست فغان می برد دلم  
در زندگی باختم زنده ام هنوز

### میرزا شکورزاده

به روان پاک شهید احمد شاه مسعود

تا جهان را مظهر ایمان می دانیم ما  
دل به دریا، سر به صحرا رو به طوفانیم ما  
آنقدر صد ساله ها، ما پتک بر سر خورده ایم  
سخت ایمان، سخت جان  
از سنگ و سندانیم ما  
با پیام پیر پنجرود، حکمت سینای بلخ

بی حرارت نی دمیدن بود رسم  
نی شکفتن، نی رسیدن بود رسم  
بی حرارت بر لبانت خنده نیست  
خنده هم چون مشعل تابنده نیست  
شاعرا از سوختن هرگز منال  
سوختن را دوست می دارد وصال  
تا نسوزی ساختن مشکل بود  
دل به جانان باختن مشکل بود  
شعر هم باید زند فواره ای  
از تنور دل چو آتش پاره ای  
شاعرا، از سوختن داری خبر  
پس مکن از آتش سوزان حذر

### بانو رفاهت

۱.

ای غنچه نگر، شرم ازو چند بیاموز  
از دور لبش صنعت لبخند بیاموز  
ای مرغ چمن، لاف مزن لفظ خوش است هست  
شیرینی لفظ لب چون قند بیاموز  
ای آنکه شرر در قفس سینه نداری  
سوز دل من بین و از او پند بیاموز

۲.

لب آتش، چهره آتش، خنده آتش  
ز برق دیده ات شرمنده آتش  
چه سازم آتش عشق تو آخر  
درون سینه ام افکنده آتش

۳.

در جان و دلم تو جاودان می مانی  
ز ایام جوانی ام نشان می مانی  
از گردش ایام اگر پیر شوی  
در دفتر شعر من جوان می مانی

سنگری اندر دفاع روح ایرانییم ما  
قدسیان تا شعر حافظ جمله از بر می کنند

### زلفیه عطایی

مرد اگر عاشق شود عالم گلستان می شود  
زن اگر عاشق شود آخر پشیمان می شود  
مرد اگر عاشق شود از عشق گیرد آبرو  
زن اگر عاشق شود در عیب می افتد فرو  
مرد اگر عاشق شود در نغمه می آید هزار  
زن اگر عاشق شود برفاب ریز در بهار  
مرد اگر عاشق شود زر تاج ماند بر سرش  
زن اگر عاشق شود از شرم سوزد پیکرش  
مرد اگر عاشق شود بخشد دعای آسمان  
زن اگر عاشق شود لعنت بگویند آدمان  
مرد اگر عاشق شود دنیا همی گردد بهشت  
زن اگر عاشق شود تا بد چو دیو بر سرش

### محمد علی عجمی

تفسیر نماز شب شد قصه ی گیسویت  
پیچید چو عطر گل در شهر هیاهویت  
در باد سواری هست آوازه ی یاری هست  
محراب دعای ما شد قبله ی ابرویت  
ای دوست کجایی تو؟ داغیم برای تو  
بگذار به رقص آییم با دف دف و هوهویت  
دیروز اگر بگذشت بگذار که بگذاریم  
امروز کنار هم سر به سر زانویت  
کشت و ثمری باید، چشمان تری باید  
ای دل، دل بی حاصل، کو سنگ و ترازویت  
آینه ی حیرانیم، اندوه پریشانیم  
تفسیر نماز شب، شد قصه ی گیسویت

اختر تابنده ی هر برج کیهانیم ما  
بر لب مریخیان تا نغمه ی در دری است  
در بدخشان در پناه پیر یُمگا نیم ما  
شیر مادر نوش جان روحی و عطار باد  
وارثان بر حق ایران و تورانیم ما  
قسمتا، خاک فریدون را دگر قسمت مکن  
کز ازل پرورده ی یک مهد و بستانیم ما  
کابل و شیراز و خوارزم، سلم تور و ایرجیم  
چون برادر کشته ایم محکوم دورانیم ما  
رستما تا روز حشر تهمنه دامنگیر تست  
غول فرزند کشته ای پیگیر شیطانیم ما  
می رسد از غزنه فریاد سنایی سنایی تا به ری  
کای فرامش خاطران همسان و هم خانیم ما  
زال زرکو تا فشانند خاک کابل روی سر  
عده ای هم کسوت مهرب نادانیم ما  
وارهان ما را خدایا از دو سه تن اهرمن  
کافران اندر شگفت: کایا مسلمانیم ما  
در دفاع مام ملت جان ما ارزان بود  
در نمنگان یا سمنگان یا که گیلانیم ما  
در سمرقند، قند اگر در کام ما گردید زهر  
در بخارا انتظار آل سامانیم ما

